

۵۰ سال پیش بزرگترین شاعر بنگالی برنده جایزه نوبل سال ۱۹۱۳، در کلکته بدرود حیات گفت. داستان زندگی وی، داستان مردی است که با آثار شگفت‌انگیز و حیات بخش خود جهان را دگرگون ساخت.

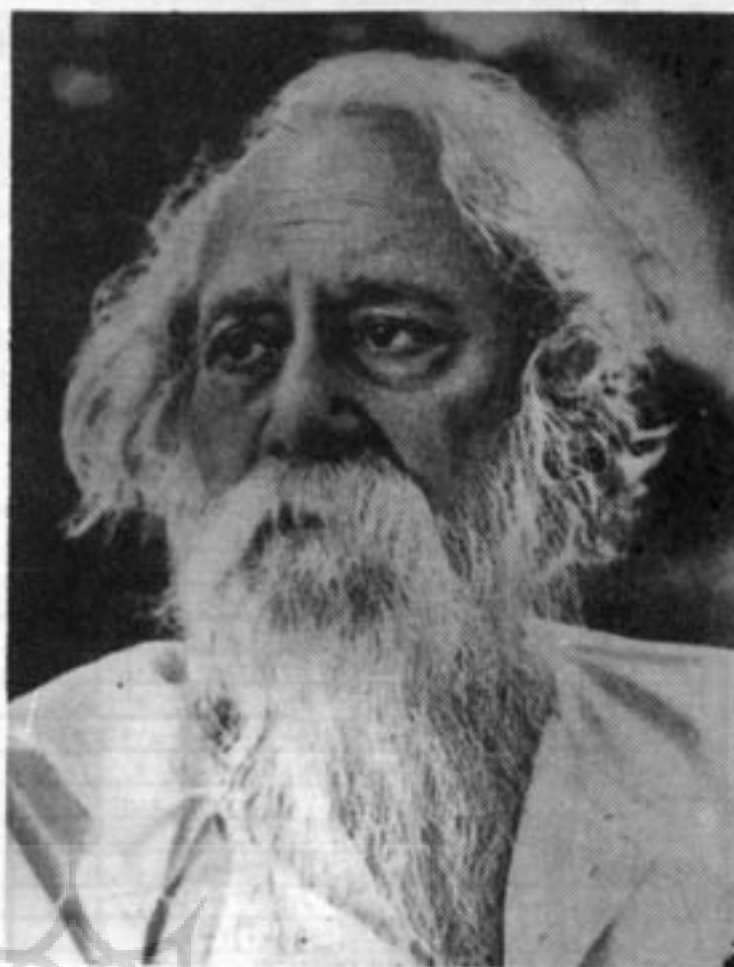
□ □ □

همه ساله بنگالی‌های سرتاسر جهان در هفتم اوت نسبت به شاعر محبوب خود که در سال ۱۹۴۱ در کلکته دارفانی را وداع گفت ادای احترام می‌کنند. نام تاگور برای تمامی بنگالی‌های این سو و آن سوی رودخانه «پادما» مقدس است. تاگور مردی بود که می‌کوشید درون انسان و استعدادهای بی‌انتهای وی را کشف کند، او به علوم و هنرهای عصر خود عشق می‌ورزید بی آنکه حد و مرزهای موجود میان این دورا نادیده انگارد. تاگور آرزو می‌کرد تا سرحد کمال پیش برود (اندیشه «اوپانیشادها» و تفکری که برادرش ماها راشی دهندرانات از سن ۱۲ سالگی به وی القاء کرده بود). موج انتشار آثار تاگور از سوی ناشرین هندی روبه افزایش است اما تجدید چاپ مستمر مجموعه کامل آثار وی، هرگز پاسخگوی تقاضاهای موجود نیست. در ژانویه ۱۹۹۱ به مناسبت برگزاری شانزدهمین بازار کتاب کلکته، ۱۵۲ عنوان از آثار تجدید چاپ شده تاگور در کنار ۳۰ جلد از آثار کامل وی عرضه شد. به این عناوین باید لیست ۲۴۱ عنوان کتاب از نویسندگان گوناگون را که با چاپ اولشان بود و یا بارها تجدید چاپ شده و پیرامون شرح احوال و زندگانی تاگور (ویا آثار وی) نوشته شده بودند را افزود مؤسسه تاگور که به صنعت (Industry) تاگور معروف است از صدها هنرمند که اشعار تاگور را در سرتاسر نقاط شبه‌قاره هند عرضه می‌کنند، حمایت می‌کند.

این روزها نام تاگور برای آن دسته از فرانسویان [و به طور کلی اروپائیان] که به ادبیات عشق می‌ورزند چه مفهومی دارد؟ اگر صداقت داشته باشیم باید بگوئیم که در واقع مفهوم چندانی ندارد. این نام هنگامی به گوش ساکنین این سو و آن سوی آتلانتیک رسید که کمیته جایزه نوبل، در سال ۱۹۱۳، یک شاعر ناشناس آسیائی را که کسی جز همین تاگور نبود، برگزید. پس از آن بود که دیوان کوچک تاگور با ۱۹۳ قطعه شعر تحت عنوان «هدیه آهنگین» مورد ستایش مطبوعات انگلیسی زبان و سپس سایر کشورها قرار گرفت.

پیام تاگور و اشعارش منتقل شده است علی‌رغم موفقیت چشمگیر مجموعه «هدیه آهنگین»، در فرانسه از این رویداد استقبال چندانی نشد، زیرا اهمیت این اشعار از طریق سایر ترجمه‌های هم سطح که به زبانهای مختلف می‌شد حفظ نشده بود و علتش هم فقدان مترجمین آشنا با فرهنگ بنگالی بود، مترجمینی که اشعار تاگور را ترجمه می‌کردند، بدون آن که به ترجمه انگلیسی آن توجه و یا مراجعه کنند.

متأسفانه حتی برخی از ترجمه‌های آثار تاگور به زبان انگلیسی هم چیزی جز انعکاس ناقص متون اصلی به زبان بنگالی نبود! در پاره‌ای موارد حتی به ترجمه اشعاری برخورد می‌کنیم که از مفهوم اصلی به کلی منحرف شده‌اند و به عنوان مثال در آن عناصری مذهبی اشاره شده است که به هیچوجه در متن اصلی بنگالی آن وجود ندارد. یکی از معدود مترجمین آثار تاگور در فرانسه



● درباره احوال و افکار رابیندرانات تاگور شاعر بزرگ هندوستان

■ ترجمه و. رهنما

انگیزه اصلی تاگور؛

بازگشت به «خویش»

○ علاوه بر زبانهای انگلیسی، آلمانی و فرانسوی؛ آثار تاگور تاکنون به ۳۵ زبان دیگر در سرتاسر جهان ترجمه شده است

○ موج انتشار آثار تاگور از سوی ناشرین هندی روبه افزایش است اما تجدید چاپ مستمر مجموعه کامل آثار وی هرگز پاسخگوی تقاضاهای موجود نیست.

کرمان

«مالك زندگانی»

در همین دوران بود که تاگور جایزه نوبل در ادبیات را دریافت کرد. پس از آن به اروپا، آمریکا و ژاپن مسافرت نمود و به نوشتن آثاری چون بالاکا (قوها) نمایشنامه‌هایی چون بکتو کوربی (درخت خونین)، رمان بزرگ «گورا»، نامه‌هایش به اتحاد جماهیر شوروی و ایران، نمایشنامه‌هایی که برای رقص تنظیم شده بودند، شاندا لیکا، شیاما، تاسردش (امپراطوری کارت‌ها) و مجموعه سخنرانی‌های خود تحت عنوان «سانتی نیکتان» پرداخت. تاگور با تاسیس مدرسه‌ای در سانتی نیکتان، در واقع مرکزی ایجاد کرد که مردم سرتاسر جهان به آنجا مراجعه می‌کردند و با یکدیگر به مبادله افکار می‌پرداختند.

این همه خلاقیت و ابتکار از کجا ناشی می‌شد و انگیزه اصلی آن چه بود؟ همه می‌دانند که تاگور از اعماق جامعه‌ای برخاست که به سکون و عدم تحرك مبتلا شده بود: از بطن مذهب برهمنی که در تاریخ اندیشی فرو رفته بود و از درون کشوری که علیه يك استعمارگر بزرگ مبارزه می‌کرد.

انگیزه اصلی وی چه بود؟ این سنوالی است که مورد توجه بیشتر محققین و کارشناسان ادبیات تاگور قرار گرفته است.

بدون شك انتشار بیوگرافی کاملاً مستند تاگور توسط «رابی جی بانی» که تاکنون ۵ جلد آن به چاپ رسیده است و ۴۵ سال از عمر شاعر و درباره‌ای موارد لحظه به لحظه‌های زندگانی وی راه ما می‌نمایاند، می‌تواند تا حدودی مراحل تدریجی تکامل نیروی محرکی به نام «تاگور» را روشن سازد.

در این میان آیا می‌توان به راز اصلی پی برد؟ این سنوالی است که تاگور نسبت به آن هرگز بی‌اعتنا نبود. تاگور در مورد حرفه نویسندگی خود اعتقاد داشت: «هرگاه چیزی می‌نوشتم، تصور می‌کردم به هدف غائی نویسندگی دست یافته‌ام، در نتیجه وظیفه به پایان رسانیدن این هدف به خودی خود نوعی احساس شادی و شمع در من به وجود می‌آورد. این واقعیت که من يك نویسنده هستم و در این راه، هدف مشخصی را دنبال می‌کنم، هرگز کوچکترین تردیدی در من ایجاد نکرد. در حالی که من امروز به خوبی می‌دانم که تمامی این نوشته‌ها بهانه‌ای بیش نیستند. تحولی را که این نوشته‌ها بدین می‌آورند، قطعاً برخورد آنها پوشیده است. گویی نویسنده دیگری در وجود نگارنده این نوشته‌ها سکنی گزیده است و هم او است که معنا و مفهوم هر تحولی را که اینک در پیش روی او قرار دارد در می‌یابد.»

درجانی دیگر تاگور می‌گوید:

«این همان شاعری است که من در اشعارم از او به عنوان «مالك زندگانی» یاد می‌کنم، کسی که داستان زندگی مرا با توجه به اعمال نیک و بد من و نیز از طریق مرتبط ساختن عناصری که با تضادها هماهنگی دارند، به رشته تحریر در می‌آورد. من تصور نمی‌کنم او فقط به متحد ساختن اجزای از هم گسسته زندگی من و در نتیجه هماهنگ نمودن من با جهان هستی اکتفا کند. من می‌دانم که او بارها در اوضاع دشوار و نامساعد زندگانی، کوشیده است تا مرا به خویشتن خویش باز گرداند.»

در این زمینه اعتراف کرده است که «بسیاری از ترجمه‌های وی با متن اصلی مغایرت داشته و با این که کوشیده است امانت‌داری را در ترجمه دلسوزانه خود رعایت کند ولی دست به ترجمه آزاد زده است.» (از گفته‌های خانم رنه بریمون، مترجم فرانسوی اشعار تاگور.)

علاوه بر زبانهای انگلیسی، آلمانی و فرانسوی، آثار تاگور تاکنون به ۳۵ زبان دیگر در سرتاسر جهان ترجمه شده است. در کشورهای بلوک شرق، بویژه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و چکسلواکی، آثار تاگور از محبوبیت وسیعی برخوردار شدند که اینهمه مدیون ترجمه‌های مستقیم و با کیفیت بالای شمار بسیاری از نوشته‌های اوست.

در اواسط قرن نوزدهم، خانه آبا و اجدادی تاگور در «ژوراسانکو» واقع در شمال کلکته به محل ملاقات و اجتماع هنرمندان، موسیقیدانان و نویسندگان و نیز يك مرکز توسعه اجتماعی تبدیل شده بود. طرفداران «براهمو ساماج»، یکی از فرقه‌های به اصطلاح روشنفکر و متجدد منشعب از مذهب برهمنی در همین مکان گرد هم جمع می‌شدند. آنها نخستین نشریه خود را از همین محل منتشر کردند. در چنین جو مملو از تفکرات متجددانه‌ای بود که به زنها اجازه داده می‌شد به نگارش نشریاتی چون «باراتی»، «بالاک»، «هیتو پادی» و «سادانا» بپردازند و با اجرای نمایش نامه‌هایی در سطح خانوادگی نقشی را در جامعه ایفا کنند (در واقع سرآغاز نخستین بازیهای نمایشی در کلکته از همینجا آغاز شد). رابیندرانات، کوچکترین فرزند خانواده ۱۴ نفری تاگور، در چنین فضای فرهنگی، رشد و تکامل یافت.

در سال ۱۸۷۷، رابیندرانات ۱۶ ساله بود که انتشار اشعار، افکار، تحقیقات و ترجمه‌های خود را در نشریه باراتی آغاز کرد. در فاصله سالهای ۱۸۷۷ و ۱۸۹۰ شماری چند از آثار وی موسوم به «برابات»، «شانجی» (آهنگ صبحگاهی) «رابیشایا» (سایه آفتاب)، «مایار کلا» (بازیهای خیالی) و ناناسی به چاپ رسیدند.

مسافرت به اروپا

طولی نکشید که اداره املاک خانوادگی به عهده تاگور گذاشته شد. مسافرت‌های وی به کلکته و شلاپداها، شاجادپور و پاتیزار واقع در شرق، رابیندرانات را با زندگی در روستاها آشنا کرد. نتیجه این سفرها انبوه نوشته‌های بعدی بود. دو سال بعدی زندگی تاگور به سرودن اشعار تازه سپری می‌شود که از آنجمله: سونارتوری (قایق طلایی)، کالپانا (توهمات) و شیرانگادا (يك قطعه نمایشی به صورت شعر) را می‌توان نام برد.

در این ایام، تاگور پدر ۵ فرزند و منشی مدیر دو نشریه مهم بود. با اینهمه زندگی وی از راه نویسندگی تامین نمی‌شد. تاگور برای ازدواج دخترش می‌بایست ۱۰/۰۰۰ روپیه به عنوان جهیزیه می‌پرداخت، مبلغی که جز از راه قرض کردن از يك دوست فراهم کردنش ممکن نبود. در نوشته‌ها و نامه‌نگاری‌های بعدی وی آثار این حقارت و شرمندگی را می‌توان به وضوح مشاهده کرد.

در فاصله سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۱۰ همسر و بیشتر اعضای خانواده تاگور بدرود حیات گفتند. از آن پس بود که تاگور گوشه انزوا گزید و نوشتن اشعار مجموعه «هدیه آهنگین» را آغاز کرد.

در صفحات ۵۸ و ۵۹ شماره دوم فصلنامه کرمان نوشته شده که «استان کرمان در گذشته‌های دور صاحب جنگلهای انبوهی بوده که امروزه حتی اثری هم از آنها برجای نمانده است.»

به نظر من به جای به کار بردن قید گذشته‌های دور، بایستی کلمه گذشته نزدیک به کار گرفته می‌شد، زیرا تا همین دو سه دهه گذشته و تا حدود سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۸، استان کرمان در قسمتهای جنوبی و جنوب شرقی صاحب جنگلهایی بود که امروزه اثری هم از آنها برجای نمانده است.

به فاصله ۱۳۰ کیلومتری جنوب شهر کرمان، کوه هزار با ارتفاع ۴۴۶۵ متر (از سطح دریا) واقع شده است. از آن جا تا بحر آسمان ساردونیه تقریباً هفتاد کیلومتر راه کوهستانی فاصله است. سلسله کوههای تخت سرطشتک، و سار دونیه که باز هم در جنوب کوه هزار قرار دارد، بین این دو محل قرار گرفته است.

از کوههای تخت سرطشتک سه رشته رودخانه تقریباً مهم استان کرمان، سرچشمه می‌گیرد که مسیر آن‌ها به شرح زیر است. اول: هلیل رود است. که از پیوستن دو رودخانه کوچکتر به وجود آمده شعبه دلفارد یا دره فارد،^(۱) از کوههای بحر آسمان و کوه رمون دلفارد - به نام رودخانه دلفارد، و شعبه اصلی هلیل رود از بندرملکی و هنزا سرچشمه گرفته و این دو رشته در حومه شهر جیرفت به یکدیگر می‌پیوندند. و پس از گذشتن از کنار شهر جیرفت، از شمال کهنوج عبور نموده و در مرداب «جهاز موریاب»^(۲) فرو می‌ریزد. منطقه رودبار کهنوج، که مهمترین بخش کهنوج و مرکز بخش آن اسلام آباد^(۳) نام دارد در دو طرف کناره‌های هلیل رود واقع شده است.

سد جیرفت (در نزدیکی دره فارد) بر روی شاخه اصلی این رودخانه در حال اتمام و بهره برداری است.

دوم: رودخانه خواجه عسکر هم است که از کوه‌های هزار، و تخت سرطشتک سرچشمه می‌گیرد، و از قراء دودران دزدونیه یا گهونیه، پل، ده شاورودی، شهرود، دارزین، خواجه عسکر و ده شتر، می‌گذرد و پس از عبور از کنار ارگ هم و دارستان وارد ریگزار لوت زندگی احمد می‌شود.

(با بستن سد بر روی این رودخانه می‌توان بهندشتهای دارزین، هم، و ترماشیر، را تبدیل به باغستان و مزارع سرسبز نمود، و دشتهای حاصلخیز امالم یرزغ آن جا را از آن حالت غم‌انگیز نجات داد.)

سوم: رودخانه جاری باغین^(۴) است که آن هم از کوههای تخت سرطشتک و هزار سرچشمه می‌گیرد، و پس از گذشتن از اردیگان، راسک، چهارطاق، افراز، ده بابا، هفت کوس از کنار دهستان قره العرب^(۵) عبور نموده و سپس اراضی باغین کرمان را مشروب می‌کند.

(در نزدیکی هفت کوس و در فاصله ده کیلومتری قره العرب، بر روی این رودخانه سدی در دست اقدام بود. که حالا عملیات آن تعطیل شده است.)^(۶)

در جایی که این سه رودخانه سرچشمه می‌گرفت، یعنی دره‌های رشته کوه تخت سرطشتک و کوه هزار، جنگلهایی از درخت‌های بید وحشی، زارج^(۷)، کرک^(۸)، ارزن^(۹)، خیموک^(۱۰)، فیه^(۱۱)، چیت^(۱۲) و اورس^(۱۳) وجود داشت که در ظهر روزهای آفتابی تابستان، در میان این جنگلها به علت انبوهی و تراکم درختان، خورشید دیده نمی‌شد و قضا تاریک می‌نمود.

در تمام سلسله کوههای بحر آسمان، و دره فارد، تاجبار، لبارزه، جنگلهای انبوهی از

درختان تنومند و سر به فلک کشیده آورس، پنه^(۱۴)، کنور^(۱۵)، کهکم، ارزن، پادام وحشی، نابیق^(۱۶)، گلبر، انار وحشی، انجیر جنگلی، و درختچه‌های زیبای، مورد، تمشک، خرزهره، قوسک و سیاه جوب وجود داشت که در سه فصل بهار، و تابستان و پاییز، انسان از تماشای این مناظر زیبا سیر نمی‌شد. از شهر سبزواران جیرفت تا «جهاز موریاب»، و از کوههای آپسکوه تا مینو جهان^(۱۷) درختان کهور، کنار^(۱۸)، کورگز، شه‌گز، و درختچه‌های، زبل، سرخ‌گز،^(۱۹) اسکبیل، خیرشکن، شیربادام، تی، کرته و پیچک چنان انبوه و درهم فرورفته بود که عبور از میان آنها برای یک نفر پیاده به دشواری انجام می‌گرفت. در تمام این مناطق (دشت‌ها، جنگلها و کوهسارها)، جانوران، و حیوانات،

و پرندگان نظیر پلنگ، بوزپلنگ، خرس سیاه، کفتار، شغال، سیاهگوش، روباه، سمور، گرگ، گراز، قوچ، میش، کل^(۲۰) و بز، آهو، جبیر، هوه بره، زنگوله‌بال، باقرقره^(۲۱)، دودوک، دراج، جیرفتی، کبک، تیهو، کبوتر جنگلی، فاخته، قمری، کوکو، مرغ حق، بوف، شاه بوف، و در کناره‌های رودخانه هلیل رود میش مرغ، درنا، غاز، قره غاز، و پرندگان شکاری مثل: باز، قوش، دال، بالابان، چرخ، هما و کرکس در دسته‌های بسیار زیاد زیست می‌کردند، و گله‌های گوسفند و بز و شتر بختی و شتر جماز پرورش داده می‌شدند. دام دارانی در این مناطق بودند که هر یک دارای چند رمه هزار تایی میش و بز بودند و روغن و کشک و پتیر و کره استان کرمان را تأمین می‌نمودند.

این وضعیت برقرار بود تا اینکه در حوالی سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۸ - ما به «بشت دروازه‌های تمدن بزرگ» نزدیک شدیم! تمدن بزرگی که رژیم شاه از آن دم می‌زد در وهله اول با پدیده نوظهوری به نام خیار سبز و هندوانه کاری «نایلونی» شروع شد. این پدیده هدیه کارشناسان کشاورزی - ینگه دنیا به مردمان جیرفت، کهنوج و خوزستان بود.

در گسترده دشتهای جیرفت و رودبار کهنوج، هزاران هکتار جنگلهای انبوه کهور و کنار، به وسیله بولدوزر و گریدر، تراکتور از ریشه قطع شد و زمینها به دشتهایی خالی از هرگونه درخت تبدیل گردید. آنگاه دسته‌هایی از مردم اصفهان، و یزدیهای سخنکوش که خیار سبز و هندوانه کاری گرم خانه‌ای را از آمریکاییان آموخته بودند به منطقه جیرفت و رودبار، و کهنوج، آمدند، و به نام نیمه کار فصلی شروع به کشت خیار سبز و هندوانه نایلونی (گرم خانه‌ای) کردند.

از آن پس دیگر از شهر سبزواران تا جهاز موریاب، و از کوه آپسکوه تا مینو جهان، سراسر منطقه به زیر نایلون رفته بود! با این

بلای جان آدمها و آفت جنگلها

• حسین قلی طیباری



کرمان

ترتیب کلیه جنگلها و مراتع و چراگاهها و زیستگاه جانوران و دامها و حیوانات اهلی و وحشی تبدیل به دشتهای ناپلون فرش گردیدند و جانوران و حیوانات و پرندگان که زیستگاههایشان نابود شده بود، نسلشان منقرض گردید. دامداران که مراتع و چراگاه دامهایشان منهدم شده بود به ناچار یکجا دامهای خود را به چوپداران و سلاخ خانههای کرمان و تهران و دیگر شهرها فروختند و روانه شهرهای کرمان و جیرفت، گردیدند. اینها به تدریج ده نشین، شهر نشین و مصرف کنندگان بی مصرف شدند!

در این ایام دیگر در جیرفت گندم، جو، ارزن، ماش، لوبیا، برنج عنبربو، کنجد، پنبه، کتف، حنا و وسه کشت نمی شد و جیرفت که زمانی انبار غله کرمان نامیده می شد خود ناچار محتاج وارد کردن گندم و جو از مناطق دیگر و حتی آمریکا، گردید. گندمهای ریز و قرمز رنگ آمریکایی در کیسه و گونیهای کتفی و پلاستیکی خروار، خروار به مصرف کشاورزان بومی جیرفت می رسید.

نتیجه آنکه یکی از گام نهادن ها در آستانه «دروازه های تمدن بزرگ» آن بود که آمریکاییان، مردم رودبار، و جیرفت و نیمه کاران اصفهانی و یزدی را عادت به کشت هندوانه و خیار سبز گرم خانه ای داده بودند، و خود بازاری برای فروش گندم آمریکایی در منطقه جیرفت و کهنوج به دست آورده بودند. کشاورزان ایرانی غافل از آن بودند که ضرب العطل معروف «فکر نان کن که خر بزه آب است» در موردشان مصداق پیدا کرده است و ندانسته به دست خود تیشه بر ریشه کشاورزی می زدند. به تعبیر دیگر آب می درویدند و به جای گندم و جو آمریکایی، نفت یعنی طلای سیاه می دادند!

ظاهراً وضع مردم خوب شده بود، و به رفاه مادی رسیده بودند. باهایی که نسلهای پیاپی برهنه بود^(۱۳) و یا در پاپوش «سواس»^(۱۴) فرو می رفت، اینک در کفشهای «کسلاک»^(۱۵) آمریکایی فرو شده بود. پدنهایی که سالها نیمه برهنه مانده بود، با پیراهن های «پلی استر» یا «دانلپ» پوشانیده شد و اورکت های آمریکایی جای کت و پالتوهای محلی را گرفته بود. شلوارهای «جین» یا «لانگولر» جانشین تنبانها و «شلال ها»^(۱۶) بومی و بلوچی گردید.

شتران جَمَاز تندرو، که خار و برگ کهورو کنار می خوردند، و ساعتی حداقل دهها کیلومتر طی می کردند، جای خود را به وانت توپوهای زاپنی و موتوسیکلتهای «ایز روسی» یا «کاوواکی» و «پاماهای» زاپنی دادند. شتران جَمَاز همراهِ با شتران قوی هیکل بختی دسته دسته به قصابان فروخته شدند و روانه سلاخ خانه ها گردیدند و با سرعت

عجیبی (فقط طی ده سال) نسل آن حیوانات بی گناه مانند سایر حیوانات و جانوران بومی منقرض گردید.

اما در ورای این تغییرها و تبدیل ها و در بحبوحه همان سالها که جشنهای کذایی بیست و پنجمین سال سلطنت، و ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، و پنجاهمین سال سلطنت... برگزار می شد و میلیاردها تومان در راه برگزاری این نمایشهای بوج خرج می گشت و صحبتها همه از رسیدن «به پشت دروازه های تمدن بزرگ» بود، در آن محال (یعنی از کرانه های خلیج فارس، تا کناره رودخانه هیرمند در منطقه زابل) و محل سکونت آن مردم همان کبرهای نئی و حصیری آلوده ای بود که در فضای آن مگسها و پشه ها و در کناره درزهای آن کبرها، شبشها و سوسکها و موشها و مارها و عقربها، موج می زدند!

در سراسر این مناطق از حمام، توالت و حداقل وسایل اولیه بهداشت اتزی دیده نمی شد. کتابخانه و روزنامه ای وجود نداشت.

تولید بچه بزرگترین بازده هر مردی بود که چند زن در نکاح خود داشت!

در چنین اوضاع و شرایطی باندهای جنایت یعنی سوداگران مرگ هم از این مناطق سردرآوردند و مردم ساده و ناآگاه بومی را با زهر کشنده افیون آشنا کردند. از آن پس آنجا، جولانگاه باندهای جنایتکار قاچاق مواد مخدر گردید. عده ای از سست عنصرترین افراد عیاش جاهل مصرف کننده زهر کشنده تریاک گردیدند و هستی و غیرت و شرف خود را بر سر این هوس جهنمی به باد فنا دادند. دسته هایی از ارادل و اجامر سودجو و بی وجدان، در این باندهای جنایت شرکت کردند و عامل پخش مواد شیطانی مخدر گردیدند.

از این رهگذر باقی مانده درختان کهور و کنار، برای چوب و افور قطع گردید! درختان بید، آورس، پتغ، کهنک، کتور، ارزن، بادام جنگلی، و غیره نیز قطع و به ذغال تبدیل شده و در منقلهای معتادین بی ارزش جای گرفت و به این ترتیب تریاک که بلای جان آدمها بود، آفت جنگلها، که زیستگاه حیوانات و جانوران بود، گردید.

اینک کم کم خیار سبز و هندوانه کاری ناپلونی هم به دلیل گرانی ناپلون و سیم های آهنی (سیخو) دارد متروک می شود، و دشت های رودبار که زمانی پوشیده از جنگلهای انبوه کهور و کنار و دیگر درختان مفید بود به بیابانهایی لم بزرع و خشک تبدیل می شود که دیگر در آن صدای نغمه جیرفتی و قمری هم شنیده نمی شود، و این بود نتیجه رسیدن «به پشت دروازه های تمدن بزرگ»!

توضیحات و حواشی:

(۱) - دلفارذ تلفظ کرده و می نویسند، اما صحیح آن ذره فارذ یعنی دره بلند و طولانی است.
(۲) - موربان هم تلفظ کرده و می نویسند.
(۳) - نام سابق اسلام آباد - میشهدام بود و ظاهراً وجه تسمیه آن، آن بوده که گوسفندان در بهار علف فراوان می خوردند و شکمشان پرو پدام کرده می شده است.

(۴) - مرحوم احمدعلی خان وزیر، مؤلف کتابهای، تاریخ و جغرافیای کرمان در صفحه ۸۷ کتاب جغرافیای کرمان نام این رودخانه را «چاروکه» نوشته است.

(۵) - کی مرزان، راسک، اردبگان، شیرینک، گیودز (برج)، ذره نا، افزاز، نام روستاهای این منطقه است، و بحتمل کی مرزان را اعراب معرب نموده و به قریه العرب موسوم کرده اند.

(۶) - در سال ۱۳۶۱ مقاله جای بنای این سد انگشت کوچک دست چپ نگارنده را از قسمت آخرین بند قطع نمود، و از آن خاطره بدی دارم!
(۷) - نوعی از درختچه زیبای زارج درخت زرشک است.

(۸) - کریمک، درختچه ای از خانواده رزبا گل های سفید و زیبا.

(۹) - بعضی ارزن و بادام را یکی دانسته اند که اشتباه است چوب ارزن قشنگ تر و به رنگ طلایی است، چوب بادام قهوه ای و محکم تر است.

(۱۰) - نام دیگر خیموک «قوم» بوده و در رنگ مشک های آب به کار برده می شد.

(۱۱) - فیه، درختچه ای زیبا با گل های زرد و سفید و رنگ ساقه های قرمز است.

(۱۲) - درختی از خانواده اقاقیا.

(۱۳) - آورس = آورس، درختی از خانواده کاج با ارتفاع بازده تا ۲۰ متر و بسیار تناور و بزرگ، که به دلیل ارتفاع زیاد و داشتن رزن اکثراً مورد اصابت صاعقه قرار می گیرد.

(۱۴) - بنه = درخت چاتلاقوش، از خانواده پسته، کندرک که آن را مورد استفاده قرار میدهند.

(۱۵) - کتور درختی بسیار شبیه بنه، اما تنه و برگهای آن نازکتر و کوچکتر بوده، و گاهی پیوند پسته را بران می زنند.

(۱۶) - درخت بلوط، را در دربار و ساردونیه تاپیق (طابق) می نامند.

(۱۷) - نام اصلی مفوجان = مینوجان - بهشت جهان - ریشه در زبان پهلوی ساسانی یا هخامنشی دارد.

(۱۸) - کنار همان درخت بید است.

(۱۹) - گز انواع مختلف دارد که فقط سبزرگ آن دارای ماده خوشمزه و مقوی، گزانگبین است.

(۲۰) - تریز وحشی (کوهی) را در استان تهران گل، و در فارس «هازن»، در استان کرمان تری، در خراسان «تکه» می نامند.

(۲۱) - باقرقره = باغرقره - در کرمان آنرا چوگر - چکر، در فارس سینه سیاه، و در تهران باقرقره می نامند. این پرنده در انواع مختلف وجود دارد و در کتاب پرندهگان ایران - از انتشارات سازمان محیط زیست کوکرنامیده شده است.

(۲۲) - باهای هیچ ایرانی نباید برهنه باشد، اما شایسته هم نیست با وجود این همه کفش مرغوب ایرانی کفش خارجی به خصوص «کسلاک» آمریکایی با قیمت پنج هزار تومان پوشید.

(۲۳) - پای پوشی از لیف درخت خرما که توسط بومیان منطقه بافته می شد و شبیه دمبایی های ابری بود.

کرمان